

همه حرفها درست، اما نتیجه چه شد؟!

پیش از آنکه به نقد نوشته و شرح نسبتاً کشف آقای شرق پیرامون اقدامات دولت مورد نظر شان در ارتباط با مسئله خط نام نهاد دیورند و سرنوشت افغانان آنطرف مرز یاد شده بپردازم، خوشتر خواهد بود که سخن را با ذکر خیری از یک یک آن بزرگوارانی که در آن ایام با درک مسئولیت ملی و با شور و شوق - بجا یا بیجا - به این موضوع مهم پرداختند، آغاز کنم. یاد شان گرامی و روح شان شاد باد!

این وجیهه وقتی بیشتر التزام پیدا میکند، که انسان مختصر درنگی به سیاه کاری های سیاستمداران سی و چند سال اخیر، بخصوص نگاهی به کارنامه های ننگین رهبران و فعالین ملکی - نظامی به اصطلاح تنظیم های جهادی بیفکند.

اما، و باوجود این یاد نیک، به نظر نگارنده این سطور انتقاد هائی در کار های آن بزرگواران وجود داشت که ذکر کوتاهی از آن ها بیجا و بیهوده نخواهد بود.

آقای شرق، مانند قریب به اکثریت انسان ها، فرزند زمان خویش هستند. از جانبی تعلقات خاطر، روابط، مسئولیت ها و کار هائیکه یک فرد یا یک تیم در دوران عهده دار بودن مقامی انجام میدهد، در بسا موارد سبب میگردد که انسان بعنوان یک فرد - یا عضوی از یک گروه کاری - نسبت به آنچه کرده و نکرده با خوش بینی زائدالوصفی برخورد کند و دید مساعد تری نسبت بدانها داشته باشد.

چون این مسئله تا حدود زیادی در بین اولاد شیرپاک خورده آمد عمومیت دارد - همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال، سعدی - شایسته نیست که در این ارتباط بر آن هائیکه اقدامات دولتمردان زمان، یا عملکرد های خود و دوستان و همکاران خود را توجیه نموده کافی و وافی می پندارند و بدفاع یا تعریف آن ها میپردازند، سخت گرفت.

علاقمندی صدراعظم به مسئله، جوش خروش جنون آمیز مردم که منتج به حمله فرمایشی - هستریک به سفارت پاکستان و به آتش کشیدن بیرق آنکشور - به قول آقای شرق در و دیوار سفارت، شد - صدور اعلامیه ها، تدویر مجالس، اقدام به احضارات چندین سالة احتیاط و سفریری ها، همه و همه را نگارنده بخاطر روی نازک موافقان این اعمال و حامیان مسئولین امور در آن زمان، کار های بجا میخوانم، اما اگر کسی بیاید و بپرسد که: همه کارها درست، ولی نتیجه ای که ما از آنهمه برافروختگی و التهاب گرفتیم چه بود؛ بالاخره از آنهمه به طبل کوبیدن ها چه چیز بدست آمد؛ آیا گرهی مشکل ما با پاکستان بعد از آنهمه گره به ابرو افکندنها، مشت به در و دیوار کوبیدنها، گلو پاره کردنها، اعلامیه صادر کردن ها، به آتش کشیدن ها، بجان خریدن ابراز آزدگی و اظهار تأسف ده ها کشور جهان و بالاخره آنهمه چنگ و دندان نشان داده ها و...، آنگونه که ما میخواستیم، باز شد؛ آیا آنهمه خشم گرفتن ها معضلاتی را که ما با پاکستان داشتیم، حل کرد؛ جواب چه خواهد بود؟؟

جواب صاحبان چشم بیبا و عقل فروزان، و آنانیکه طریق صدق پیشه کرده اند، این است که: نه، برعکس:

اولین و بزرگترین ضربه ای را که افغانستان بعد از این کار های ناسنجیده اش خورد، این بود که بسیاری از کشورهای جهان ضمن ملالت و آزدگی از افغانستان از لحاظ دیپلوماتیک به حمایت از پاکستان برخاستند - برخی از کشور ها از جمله انگلستان و امریکا و ترکیه نسبت به تظاهرات و حمله افغانان به سفارت پاکستان حتی احتجاج کرده آنرا محکوم کردند - که خود پیروزی بود در خور دقت برای پاکستان.

آقای شرق از این مسئله و مسائلی مانند ضعف نظامی کشور که بعد از اعلان حالت اضطراری و سفریری، دولت متوجه آن شد - امر بسیار بسیار مهم و خطیری که نباید دولت با آن، چنان سرسری برخورد میکرد - در نوشته شان یاد نمیکنند.

شایان ذکر است که اهتمام لویه جرگه سال ۱۳۳۴ برای تجویز و تصویب خرید اسلحه و تأمین نیازهای نظامی کشور بعد از آن ماجراجویی ناشی از همین خیز بیجای دولت و ضرورت بایسته و نیاز مبرم کشور و ضعف آن بود.

ایشان همچنین از بمباردمان مناطق سرحدی افغانستان در تابستان همین سال توسط طیارات پاکستانی، از رفتن نعیم خان مرحوم به صفت نماینده دولت به پاکستان، پیش از آنکه پاکستانی ها نماینده شان را به افغانستان بفرستند و...، هیچ یادی نمی کنند؟ از این هم یاد نمی کنند که پاکستان در آن ایام در عرصه تبلیغات و دیپلوماسی نیز بعد از حمله به سفارت آن کشور در کابل، بطور بلامنازع میدان را در اختیار خود گرفت.

اگر وقت باشد و حوصله و این طومار را تا امروز ورق بزنیم، دیده خواهد شد که نتایج همه بدبختی ها و بیچارگی های مستور و نامستور دیروز و امروزی ما ریشه در همان سیاست ها و دیپلوماسی های قهرآمیز و ناسخته بزرگان آن دوران دارند. امیدوارم شیطان این حرف ها به گوش شان نرساند!

حمله پاکستانی ها به قونسلگری و وکالت تجاری افغانستان در پشاور و به آتش کشیدن آن دو مکان و مسدود ساختن راه های ترانزیتی کشور شان بروی ما و حمله به سرحدات ما تنبیهی بود خیلی ها بیشتر از آنچه که ما در مقابل پاکستان نموده بودیم.

اینکه ما نتوانستیم، باوجود به اصطلاح "کلنگک" ها، جواب بالمثل به حملات طیارات پاکستانی بدهیم، خود نشانه ضعف ما بود!

مسئله خط دیورند و موضوع پشتونستان هم بجای خود باقی ماند؛ تا امروز که بیشتر از نیم قرن از آن روز فاصله دارد!

هیأت مصالحه کشورهای ترکیه و ایران همچنان سعودی ها تنها کاری که کردند همین بود که دو طرف را به اصطلاح با هم آشتی دادند.

همه آن کارهاییکه شد - به استثنای استقبال گرم مردم بی خبر از خام بازی های دولت - چیزی نبود غیر از نمایشی که با تأسف ضعف و استیصال ما را در سطح کشور و وسعت جهان هویدا ساخت!

سیاستمداران ما با آنکه میدانستند در آن ایامی که نه سلاح خوب و کافی وجود داشت، نه تجهیزات، نه پول، نه اقتصاد قوی و نه حمایت بین المللی از داعیه افغانستان، به چنان اعمالی دست زدند که نمیتوان آن ها را جز سئیزه کاری کودکانه چیز دیگری بحساب آورد.

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که اگر جنگی هم بوقوع میبوست، - اگر از قوت کافی در برابر پاکستان، بر خوردار می بودیم - یقیناً در آن جنگ نیز ما پیروزی بدست نمی آوردیم. چرا که جهان غرب و عرب که هم نیروی نظامی کافی در اختیار داشتند و هم ثروت بی حساب، با تعهداتی که نسبت به پاکستان داشتند، بدون شک از هر لحاظ به جانبداری و تقویه و حمایت پاکستان میپرداختند! همینگونه ترکیه و ایران و عراق که همپیمانان پاکستان بودند.

روسها - شوروی - هم تا جائیکه تحلیل اوضاع آنوقت نشان می دهد نمی خواستند عملاً در کنار افغانستان قرار گیرند، زیرا از آن ترس داشتند که مبادا امریکا به بهانه ای توسل جستن به عمل مشابه، به پاکستان و در نزدیکی سرحدات جنوبی آنکشور نیرو بفرستد.

این نکته قابل ذکر است که در اوائل تکون پاکستان، موضوع چنین نبوده است. در سال های اول تأسیس، این کشور از حیث سیاسی و مالی و نظامی سخت در مضیقه قرار داشت و تا حدودی زیادی درگیر مسائل داخلی - نظم و نسق دادن امور کشوری و لشکری خود - و درگیری با هند بود، ولی آهسته آهسته و با اتخاذ سیاست های حساب شده و سنجیده اوضاع را تا حدودی به نفع خویش تغییر داد. کاری که سیاستمداران محافظه کار - شاه - و سیاستمداران احساساتی ما اصلاً بدان توجه نکردند؛ یا بهتر است گفته شود که اهمیت آنرا اساساً درک نکردند. نگارنده اینستور اهل مجامله و تعارف نیست. همینطور بیگانه - پرستی هم در شائش وجود ندارد. واقعیت، اگرچه تلخ، همین است!! همین محافظه کاریها و همین احساساتی شدن های مردانی که سرنوشت کشور ما را در دست داشتند، در نهایت باعث شد که افغانستان، با دست یافتن دست پروردگان نمک به حرام افغانی پاکستان به قدرت، در سال ۱۳۷۱، کاملاً در شکم پاکستان قرار گیرد. هر دو کشور، هم پاکستان و هم افغانستان، آنچه را که سیاستمداران آنها در گذشته در عرصه سیاسی و روابط بین المللی در ارتباط همدیگر کشت نموده بودند، درو کردند. قسمت ما متأسفانه جز بی آبروگی و بدبختی و تشنت و نفاق و شکست در پی شکست و به کله یک دیگر زدن و خیلی از وطن فروشان و جاسوسان فرومایه و در به دری، چیز دیگری نبود! بیهوده نگفته اند که: "گندم از گندم روید، جو ز جو."

آشفته گی و بی ثباتی امروز کشور ما چیزی نیست که به یکباره مانند سمارق از زمین سر زده باشد. این آشفته گی و بی ثباتی ریشه در دهه ها و ریشه در سیاست های ناشیانه آنهایی دارد که سالیان درازی زمام امور این کشور را در دست داشتند و متوجه تغییرات جهان، بخصوص تغییرات در همسایگی های ما و در منطقه نبودند. از آنچه امروز در کشور ما رخ میدهد، بی تردید میتوان گفت که تأیید و تحسین آنچه در آن زمان در کشور ما اتفاق افتاد، قطعاً مجاز نخواهد بود!

با آمدن نیروهای ائتلاف به افغانستان در سال ۲۰۰۱، اگرچه ظاهراً و تا حدودی افغانستان از شکم پاکستان خارج ساخته شد - این که فردا چه خواهد شد، باشد تا فردا - ولی به هر حال همه این بدبختی ها و مشکلات نتیجه همان سیاست های ناسخته رهبرانی بود که به جای فعال ساختن دستگاه دیپلوماسی آرام کشور، راه پر خطر و بیهوده تقابل، دست به گریبان شدن، دیپلوماسی آمیخته با خشونت و جنگ طلبی را انتخاب کردند.

دولتمردان ما در آن دوران حتماً فراموش کرده بودند که حل مسائل و مشکلات با همسایه ها، بخصوص برای کشورهای عقب مانده و نادار و ضعیفی مانند افغانستان در هر حالی باید از راه پیگیری هوشمند، مستدام و معقول دیپلوماسی آرام، بدون تکبر، و جلب اعتماد کشورهای جهان، بخصوص کشورهای مقتدر جهان میگذرد.

نظر راقم اینستور این است که دولتمردان آن زمان ما راه های دیگری غیر از مشت به یخن شدن با پاکستان را باید برای حل مشکل ارضی و مرزی خود جستجو میکردند و این راه ها را با حوصله مندی کامل، به شکل جدی و پیگیر ادامه میدادند. صبر تلخ است، ولی بر شترین دارد!!

یکی از این راه ها، همانگونه که گفته شد، راه جلب اعتماد کشورهای مقتدر جهان بود، بدون این که از منافع کشور خود چشم بپوشند. کار های اصلی و اساسی همواره با جدیت مطرح میشوند و با جدیت دنبال میگردند.

لازمه ای دست یافتن به مقاصد مهم و خواست های اساسی همیشه کار بی وقفه و جدی و صرف وقت و نیرو، و حوصله کافی لازم دارد. مگویند: "دستاورد های بزرگ بشریت نتیجه سخت کوشی و تمرکز طولانی مدت روی امکانات متعدد کار تا اتمام آن بوده است."

افغانستان باید طرق نزدیک شدن با کشورهای جهان و جلب اعتماد آنها را پیدا میکرد. احتمال پیروزی ما در تمرکز بروی مذاکره در جهات عدیده بیشتر بود، تا بروی خشونت و جنگ.

صحت این نظر را نتیجه ای که دو سه روز پیش بالاخره فلسطینیان صبور از سالیان دراز انتظار کشنده شان گرفتند، ثابت میکند!!

آخرین سخن این است که اگر از من پرسیده شود، من ترجیح میدهم انسانها را همان چیزی که هستند، بنامم. عقاب، اگر یک یا دو صفت نیکو دارد، دارای چندین صفت مذموم هم است. فکر نمی کنم جامعه انسان های معقول مردان بلند پرواز، مغرور و زورآوری را که عقاب گونه به شکار سائر زنده جانها بیردازند، بالا بنشینند، کاری نکنند و با تغذیه هر موجودی - پاک و ناپاک - زندگی خود را تأمین کنند، دوست داشته باشند.

پایان